



درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
موضوع جزئی: آیه ۳۷ _ بخش اول: تلقی کلمات _ مطلب پنجم: متلقى
تاریخ: ۲۱ بهمن ۱۳۹۹
مصادف با: ۲۶ جمادی الثانی ۱۴۴۲
جلسه: ۴۰

﴿الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین﴾

مطلب پنجم: متلقى

در بخش اول آیه ۳۷ که درباره تلقی کلمات است، تا اینجا چهار مطلب را ما ذکر کردیم. مطلب پنجم درباره متلقى است. اینکه متلقى آدم است یا آدم و حواء هر دو. بالاخره بر اساس ظاهر آیه «فتلقى آدم من ربه کلمات»، آن کسی که کلمات را تلقی کرد آدم است. در ادامه هم بحث توبه که پیش می آید، میفرماید: «فتاب علیه»، یعنی علی آدم، ضمیر مفرد می آید. لذا ظاهراً و به نظر بدوی تلقی کلمات مربوط به آدم است. توبه مربوط به آدم است. آیا این معنایش این است که حواء آن کلمات را تلقی نکرده؟ حوا توبه نکرده؟ به هر حال تلقی و توبه و هر آنچه که به این ماجرا مربوط است در واقع هر دو را در بر می گیرد. در بعضی از آیات و در غیر از این دو فعل «تلقى» و «تاب علیه»، ما این نسبت را می بینیم که فقط نسبت به آدم آن فعل را مطرح کردند. و «نسی ربه»، «عسی ربه»، «غوی»، این عصیان کردن، فریب خوردن و... در آیات دیگری هم اسناد به آدم داده شده است؛ این معنایش این است که حوا از دایره غوایت، از دایره توبه و تلقی خارج است؟ پس مطلب پنجم درباره این است که متلقى کیست و ما خصوص متلقى را به حسب تناسب این آیه مطرح می کنیم و البته به تبع آن مسئله توبه هم مطرح می شود چون بین تلقی و توبه پیوند محکمی است و اساس توبه هم ناشی از تلقی و بعد از تلقی پدید آمد.

متلقى، آدم و حوا

حق آن است که متلقى هم آدم است و هم حوا همانطوری که توبه به هر دو مربوط است و سایر مواردی که به نوعی به این ماجرا مربوط است. اینکه تلقی به هر دو مربوط است، هم در بعضی از آیات به آن اشاره شده و هم در بعضی از روایات و البته بعد از آن باید دید که اگر این امور به هر دو مربوط است، پس چرا در بعضی از آیات فقط نام آدم برده شده و به آدم اسناد داده شده و اسم حوا به میان نیامده است؟

شواهد تلقی آدم

شاهد اول

اما این که پای هر دو در میان است و متلقى هر دو هستند، آیه «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا» تلویحاً به آن اشاره می کند، یعنی هر دو متلقى بودند. عرض کردیم بعد از آنکه اغوا و فریب شیطان پیش آمد، آدم و حوا طبق این آیه قرآن به خداوند عرض

کردند: «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۱. این دو به خدا عرض کردند که خدایا ما به خودمان ظلم کردیم، اگر ما را نبخشی و به ما ترحم نکنی، ما قطعاً از زیان کاران خواهیم بود. اینکه این قول به هر دو نسبت داده شده، طبق بعضی از احتمالات مربوط به تلقی کلمه است. اصلاً برخی از مفسرین همانطور که اشاره کردیم می‌گویند این کلماتی که تلقی شده همین است، یعنی خداوند اینها را به آدم و حوا یاد داد و آنها این را از خداوند تلقی کردند، یعنی یاد گرفتند که بگویند «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا» و بعد هم خداوند توبه آنها را پذیرفت که من در ادامه اشاره خواهم کرد.

پس خود آیه «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا» طبق یک احتمال که اصلاً کلماتی که اینها تلقی کردند همین بوده و خدا به آنها این را یاد داد و آنها این را گفتند، به وضوح می‌تواند دلالت بر این داشته باشد که هر دو تلقی کردند. مرحوم علامه طباطبایی این احتمال را ذکر می‌کند و می‌گوید: احتمال اینکه آن کلماتی که در آیه «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ» ذکر شده همین کلماتی باشد که در سوره اعراف آمده که «قَالَ رَبُّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا»، اما یک مشکله ای دارد و آن اینکه این کلمات قبل از امر به هبوط در سوره اعراف آمده است و این با اینکه بعد از امر به هبوط در سوره بقره این تلقی واقع شده، سازگار نیست. لذا این احتمال را مرحوم علامه رد می‌کند که منظور از این کلمات «قَالَ رَبُّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا» باشد. چون در سوره بقره وقوع تلقی بعد از امر به هبوط بوده است؛ چون اول فرمود: «قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ» و سپس می‌گوید: «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ». پس کآن این تلقی کلمات بعد الهبوط بوده است. لذا می‌گوید این احتمال که «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا» همان کلماتی بوده که آدم تلقی کرده احتمال درستی نیست.

پس با توجه به نکته ای که در جلسه گذشته عرض کردیم که ما یک ابلاغ الامر داریم و یک اجراء الامر، منافاتی ندارد که ابتدا خداوند بفرماید: «قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»، یعنی این را ابلاغ کند؛ سپس بعد از ابلاغ و قبل از آنکه هبوط واقع شود، آدم و حوا کلمات را تلقی کنند و آنگاه نوبت به اجراء برسد که «قُلْنَا اهْبِطُوا جَمِيعًا فَاِذَا يَأْتِيَكُمُ الْهُدَىٰ» به عنوان اجراء امر به هبوط بعد از تلقی واقع شده باشد. اگر این ترتیب را ذکر کنیم، شاید بتوانیم این احتمال را در همین حد بپذیریم و نگوییم که اساساً احتمالش وجود ندارد.

به هر حال اگر ما گفتیم «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا» همان کلمات است یا بخشی از آن کلمات بوده و یا نتیجه تلقی کلمات بوده، این می‌تواند به تنهایی قرینه باشد بر اینکه بگوییم تلقی هم توسط آدم بوده و هم حوا. یعنی متلقی هر دو بودند، هم آدم و هم حوا.

۱. سوره اعراف، آیه ۲۳.

شاهد دوم

علاوه بر این آیه ما روایت هم داریم که این را تایید می‌کند که متلقى هر دو بودند. البته اکثر روایات مانند آیات و بر وزان آیات، عمدتاً این را اسناد دادند به آدم ولی در عین حال روایاتی هم یافت می‌شود که هر دو را مطرح کرده باشد. از جمله روایتی که در نور الثقلین آمده است این روایت دو حیث دارد، یک بحث تفسیری برای کلمات دارد که از آن ما استفاده کنیم آن کلمات چه بودند. یک حیث هم اینکه هم آدم و هم حوا در این ماجرا وارد شده بودند و تلقی و توبه توسط هر دو بوده است. روایت طولانی است.

۱. عن أبي عبدالله (عليه السلام): ... إن آدمَ و حوا تمنيا منزلة اهل البيت (عليهم السلام). فلما أراد الله عز و جل أن يتوبَ عليهما جائهما جبرائيل؛ آدم و حوا تمنى کردند منزلت و جایگاه اهل بیت را. اینکه تمنی کردند خودش جای بحث دارد. یا قبلاًش یک علم اجمالی داشتند، اینجا تمنی کردند که جایگاه اهل بیت را پیدا کنند. درخواست کردند که مثلاً در آن جایگاه باشند. فلما أراد الله عز و جل، وقتی که خداوند خواست توبه اینها را بپذیرد؛ **جائهما جبرائيل**، جبرائیل نزد هر دو آمد. فقال لهما **إنكما إنما ظلمتما أنفسكما بتمنى منزلة من فضل عليكما**. جبرائیل به آنها می‌گوید شما به واسطه اینکه تقاضای جایگاه کسانی را کردید که بر شما برتری داده شده اند. (اهل بیت از شما افضل اند، شما خواستید خودتان را به آن جایگاه برسانید). **فجزائكما قد عوقبتما به من الهبوط من جوار الله عز و جل إلى أرضه**، مجازات شما این است که عقاب شوید، جزای شما این است که عقاب شوید و به واسطه این تمنی از جایگاه جوار قرب الهی هبوط کنید به سوی زمین. **فاستلأ ربكما بحق الأسماء التي رأيتموها على ساق العرش حتى يتوبَ عليكما**. همه این ضمیرها تئیه است؛ می‌گوید پس شما دو تا به حق اسمائی که دیدید آنها را بر ساق عرش، خدا را به حق آنها بخوانید تا بر شما توبه کند. **فقالا اللهم إنا نسئلك بحق الأكرمين عليك محمدٍ و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و الأئمة (عليهم السلام) إلا ثبتَ علينا و ارحمتنا فتأبَ الله عليهما إنه هو التواب الرحيم**.^۱ جبرائیل چنین چیزی را به آنها عرض کرد و آنوقت آنها به خدا عرض کردند که ما به حق اکرمین از تو طلب می‌کنیم به حق این پنج تن یعنی محمد، علی، فاطمه، حسین و ائمه که بر ما بیخشایی و ما را مورد رحمت قرار قرار دهی و خداوند هم آنها را بخشید.

پس هر دو تلقی کردند اسماء را؛ تلقی اسماء دیدن اسماء، دیدن حقایق برای هر دو. اینکه جبرائیل به آنها می‌گوید: **أنكما ظلمتما أنفسكما بتمنى منزلة من فضل عليكما**، شما دو تا این مسئله را درخواست کردید. پس نشان می‌دهد که متلقى هر دو بودند.

در مورد این روایت بحث های دیگری هم هست که بخشی را قبلاً ذکر کردیم و بخشی را هم بعداً خواهیم گفت. اینکه بالاخره خطیئه آدم و حوا چه بوده، تعابیر مختلفی گفته شده. قرب به شجرة، اكل ثمرة و... در روایات چیزهای مختلفی

۱. نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۷.

ذکر شده از جمله اینکه می‌خواستند به آن جایگاه برسند. اینها با هم قابل جمع است، اینکه می‌خواستند به آن جایگاه برسند، با همه اینها قابل جمع است. با آن مسیری که شیطان در برابر اینها قرار داد (مسیر جاودانگی)، اینها با هم قابل جمع است. شیطان به آنها پیشنهاد داد که اگر می‌خواهید جاودانه شوید به این درخت نزدیک شوید و از ثمره آن بخوید. این می‌تواند یک بیان سمبلیک باشد برای همین منظور. اگر تمنی جایگاه اهل بیت را هم کردند، در واقع یعنی تمنی جاودانگی. و ظلمی که اینها به خودشان کردند، همین بود که تمنی جاودانگی کردند. یعنی زود تر از آنچه که می‌بایست و خارج از ظرفیت و حد و گنجایش آنها بود، به آن مقام و مرتبه برسند. مرتبه ای که حقیقت آن بزرگواران در آن قرار داد، مرتبه ای است که اقتضای جاودانگی دارد. مقام قرب پیامبر خاتم قطعا قابل دستیابی نیست. اگر کسی درخواست کند که به آن جایگاه برسد ولو اینکه آدم ابوالبشر باشد، تمنی رسیدن به آن جایگاه داشته باشد در حالی که ظرفیتش را ندارد، عقابش هبوط بوده است. این قضای حتمی الهی بود و اینکه چرا چنین شد و... را بحث هایش را ذکر کردیم و گفتیم این قضای حتمی الهی بود که انسان بیاید بر روی زمین و قوس صعود را دوباره طی کند و به آن مقامات برسد. اگر در روایاتی هم تعبیر به حسد و حسادت شده که آدم و حوا به جایگاه پیامبر و آل او حسادت کردند، منظور این بوده که یعنی انوار آنها در جوار قرب الهی سکنی داشته و اینها مقرب ترین انسان ها را به ذات اقدس الهی مشاهده کردند و تقاضا و تمنی شان آنها نه از باب حسادت که یک رذیله نفسانی است، بلکه از باب تمایل و رغبتی که به آن جایگاه داشتند، این منجر به آن داستان ها شد و هبوط پیش آمد. لذا می‌شود این روایات را با هم جمع کرد.

آنچه که اینجا مقصود ما است این است که تلقی آن حقایق، تلقی کلمات، تلقی اسماء همانطور که قبلا هم گفته شد توسط هر دو صورت گرفت. در تعلیم اسماء هم دیدید که فرمود: «علم آدم الاسماء» که آنجا چه بسا تعلیم مربوط به آدم بوده و به حوا هم مراتب پایینی از آن تعلیم شده است. البته ما اجمالا می‌گوییم تلقی توسط هر دو بوده و متلقى هر دو بودند، اما معنایش این نیست که درجه تلقی اینها هم یکسان باشد. باز این بستگی به ظرفیت و گنجایش اشخاص دارد که این را بعدا عرض می‌کنیم.

۲. فی قوله فتلقى آدم من ربه كلمات، قال: ربنا ظلمنا أنفسنا إن لم تغفر لنا و ترحمنا و لنكونن من الخاسرين.^۱ یعنی تطبیق شده کلمات به این چیزی که این دو گفتند؛ اگر چنین باشد طبیعتا می‌توانیم بگوییم متلقى هر دو بودند. پس در این ماجرا ادعا این است که متلقى هر دو هستند ولو ظاهر این آیه این است که تلقی فقط توسط آدم بوده است.

۱. در المنثور، ج ۱، ص ۱۴۴.

بحث جلسه آینده

این مسئله مؤیداتی هم دارد و فکر نکنید که فقط در این ماجرا است. بلکه مؤیداتی از ماجراها و داستان های دیگر هم وجود دارد که ربطی به مسئله آدم ندارد. یعنی این نحوه بیان در موارد دیگر هم تکرار شده که در جلسه آینده عرض خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»